گفت‌وگوی «جوان» با نویسنده کتاب «نگاه عاشقانه» که خاطرات همرزم شهیدش جواد نجیبیان را به رشته تحریر درآورده است

درآمدش را صرف قرآن آموزی دوستانش می‌کرد

■ علیرضا محمدی

شهید جواد نجیبیان در محله‌شان (فین کاشان) دوچرخه‌سازی داشت. نوجوانی مذهبی بود که سعی می‌کرد بچه‌های کم سن و سال‌تر را به شرکت در محافل مذهبی و قرآنی تشویق کند. به همین منظور از درآمد تعمیر دوچرخه‌های مردم، برای بچه‌ها جوایزی می‌خرید و با برگزاری مسابقات قرآنی، بین آنها توزیع می‌کرد. یکی از بچه‌هایی که در جلسات مذهبی جواد شرکت داشت، عباسعلی سعیدی‌پور بود. عباسعلی دو، سه سالی از جواد کوچک‌تر بود. این دو در محله و هیئات و بعدها در بسیج با هم بیشتر آشنا و رفیق شدند. سال ۶۱ جواد در عملیات رمضان به شهادت رسید و سال‌ها بعد از اتمام دفاع مقدس، طی وقایعی که پیش آمد، عباسعلی تصمیم گرفت خاطرات جواد را تبدیل به کتاب کند. اکنون که به تازگی کتاب «نگاه عاشقانه» زندگینامه و خاطرات شهید جواد نجیبیان منتشر شده است، گفت‌وگویی با عباسعلی سعیدی‌پور انجام دادیم تا از داشته‌های این کتاب و زندگی شهید نجیبیان بیشتر بدانیم.

کجا و چطور با شهید نجیبیان آشنا شدید؟

بچه محل ما بود. هر دو زاده و ساکن فین کاشان بودیم. مرحوم حاج علی محمد، پدر آقا جواد، در محله‌مان قصابی داشت و همه ایشان را می‌شناختند. خود جواد هم کمی که بزرگ‌تر شد، مغازه دوچرخه‌سازی (تعمیرات دوچرخه) دایر کرد و آنجا مشغول شد. البته سن زیادی هم نداشت. او سال ۶۱ که به شهادت رسید، ۱۸ سال داشت. خودتان حساب کنید زمانی که دوچرخه تعمیر می‌کرد، سنش کمتر هم بود. بعد از انقلاب و خصوصاً شروع دفاع مقدس، بیشتر وقت شهید نجیبیان در بسیج و سپس سپاه می‌گذشت و دیگر آن طور که باید در دوچرخه‌سازی کار نمی‌کرد.

چطور جوانی بود؟

بسیار مذهبی و با معلومات بالای سیاسی روز بود. اصلاً به او نمی‌خورد که نوجوان باشد. همان طور که در کتاب خاطراتش هم آورده‌ام، عمده درآمدش در دوچرخه‌سازی را صرف تشویق جوان‌ترها به شرکت در کلاس‌های مذهبی و قرآنی می‌کرد. برای بچه‌ها مسابقات راه می‌انداخت و جوایزش را از درآمد شخصی خود تأمین می‌کرد. یا آنها را به اردوهای تفریحی و ورزشی می‌برد و آنجا از مسائل عقیدتی برای بچه‌ها صحبت می‌کرد. شهید نجیبیان اهل دنیا نبود. همان کار تعمیرات دوچرخه را نه برای درآوردن پول که برای پیش بردن فعالیت‌های فرهنگی انجام می‌داد. آدم خاصی بود. فقط دو سال از من بزرگ‌تر بود، اما یک بزرگی خاصی در رفتار و کردارش مشاهده می‌کردیم. او در عملیات رمضان معاونت یکی از گروهان‌های گردان امام حسین(ع) را برعهده داشت. آن زمان فقط ۱۸ سال داشت. قبل از گردان امام حسین(ع) هم در پادگان آموزشی امام حسن(ع) سمتی برعهده داشت. با سن کم، بینش بالایی داشت. توانایی‌هایش باعث شده بود فرماندهان به او اعتماد و مسئولیت‌هایی به ایشان واگذار کنند.

سعیدی‌پور نفر اول از سمت راست، شهید خوشاب و شهید نجیبیان

در جبهه هم همراه ایشان بودید؟

متأسفانه قسمت نشد در جبهه، شهید را همراهی کنم. منتها در بسیج خیلی با هم فعالیت می‌کردیم. نکته‌ای را اینجا اشاره کنم. شهید نجیبیان مؤسس برگزاری هفتگی دعای کمیل در مسجد جامع فین کاشان بود. محال بود پای تان به این مسجد برسد و با جواد نجیبیان آشنا نشوید. علاوه بر مسجد و بسیج، زمانی که شهید نجیبیان به پادگان امام حسن(ع) مأمور شد، مدتی بعد من هم به عنوان نیروی ویژه سپاه کاشان به این پادگان رفتم. حکم شش ماهه داشتم تا در این پادگان مشغول شوم. به پادگان که رسیدم، دیدم آقا جواد مدیریت داخلی آنجا را برعهده گرفته است و مواردی مثل حراست را مدیریت می‌کند. من هم رفتم و پیشش مشغول شدم. چند وقت بعد قرار شد برای مرخصی فین کاشان برگردم. آقا جواد مسئولیت زیادی داشت و نمی‌توانست به مرخصی برود. به من گفت وقتی به محله‌مان برگشتی، برو خانه ما و پیام مرا به خواهرم برسان. خواهر او آن موقع خیلی کوچک بود. شاید هنوز به سن تکلیف هم نرسیده بود. رفتم کاشان و منزل آقا جواد رسیدم. عرض کردم به واسطه شغل پدرش همه محله خانواده نجیبیان را می‌شناختند. خلاصه در خانه‌شان که رسیدیم، مادر آقا جواد بسیار گرم از ما استقبال کرد. طوری رفتار می‌کرد که انگار پسر خودش از سفر برگشته است. ما را داخل خانه دعوت کرد و با پذیرایی گرمی که داشت شرمنده‌مان کرد. به ایشان گفتم از طرف جواد پیامی دارم. مادر شهید هم دخترش را صدا زد و گفت بیا ببین برادرت چه پیامی فرستاده است. پیام آقا جواد به خواهرش این بود که از همین سن همیشه مراقب حجابت باش و آن را رعایت کن. این پیامی از طرف من به تو خواهرم است. امیدوارم همیشه این پیام را با دل و جان پذیرا باشی.

شهید نجیبیان در دوران دفاع مقدس چه فعالیت‌هایی داشتند؟

وی ابتدا به عنوان نیروی بسیجی در مسجد جامع و محله فعال بود. خیلی‌ها را هم جذب بسیج و مسجد کرد. بعد از مدتی به سیستان و بلوچستان رفت تا در امنیت این استان مرزی فعالیت کند. حضورش در سیستان به عنوان داوطلب بسیجی بود. بعد به عضویت سپاه درآمد و مدتی به پادگان امام حسن(ع) رفت و آنجا توانایی‌هایش را بالاتر برد، طوری که با شروع جنگ تحمیلی، یک رزمنده باتجربه به شمار می‌رفت. زمان جنگ تحمیلی، شهید نجیبیان در جبهه‌های مختلف فعالیت کرد. به رغم سن کمش معاون یکی از گروهان‌های گردان امام حسین(ع) شد و در همین سمت نیز در عملیات رمضان به شهادت رسید.

> شهید نجیبیان نگاه‌های خاصی داشت. در اغلب عکس‌هایش عمدتاً به سمت راست و رو به بالا به نقطه‌ای خیره شده است. این نگاه، آدم را جذب می‌کند. خانواده، دوستان و همرزمان شهید هم اذعان به این نگاه خاص دارند، بنابراین اسم کتاب خاطرات شهید را «نگاه عاشقانه» گذاشتم

> شهید نجیبیان عازم مشهد بود، پیرزنی به او می‌گوید من به این سن که رسیده‌ام، به مشهد نرفته‌ام، می‌شود مرا همراه خودت ببری؟ شهید می‌گوید چرا که نه! برو حاضر شو تا برویم. همه از این گفته شهید تعجب می‌کنند. جواد می‌گوید امام رضا(ع) او را طلبیده است، من چه کاره‌ام؟

> زمان جنگ تحمیلی، شهید نجیبیان در جبهه‌های مختلف فعالیت کرد. به رغم سن کمش معاون یکی از گروهان‌های گردان امام حسین(ع) شد و در همین سمت نیز در عملیات رمضان به شهادت رسید

چه اتفاقی افتاد که شما تصمیم گرفتید خاطرات همرزم‌تان را کتاب کنید؟

من کتابی تحت عنوان «بر بال افلاکیان» درباره شهدای فین کاشان نوشته بودم. بعد از انتشار این کتاب، نسخه‌هایی از آن را به خانواده شهدا تقدیم کردم. پدر و مادر شهید جواد نجیبیان هر دو به رحمت خدا رفته‌اند. برادرش حسین هم در سفر حج مرحوم شده بود. به خدمت خانواده مرحوم حسین نجیبیان رفتم و کتاب را به آنها دادم. همسر ایشان، خانم عمویی و پسرشان جواد نجیبیان از من درخواست کردند اگر می‌توانم کتابی در خصوص خاطرات شهید نجیبیان بنویسم. بسیار خوشحال شدم و با افتخار نوشتن این کتاب را برعهده گرفتم.

اسم برادرزاده شهید نجیبیان هم جواد است؟ یعنی عمو و برادرزاده هر دو یک اسم دارند؟

بله، داستان جالبی هم دارد. در عملیات رمضان که شهید جواد نجیبیان از طرف سپاه در شلمچه حضور داشت، همزمان برادرش حسین از طریق ارتش در این عملیات و منطقه شلمچه حضور یافته بود. جواد که شهید می‌شود، حسین در جای دیگری بود و از شهادتش با خبر نمی‌شود. خبر به خانواده می‌رسد و آنها در تماسی که با حسین داشتند، به او می‌گویند هر طور شده به فین کاشان برگردد. حسین نمی‌دانست چه خبر است و خودش را به خانه می‌رساند. سر کوچه که می‌رسد، حجله جواد را می‌بیند و متوجه می‌شود برادرش به شهادت رسیده است. آن زمان

از راست سعیدی‌پور و نفر کنارش شهید جواد نجیبیان

خدا پسری به حسین می‌دهد که برای زنده نگه داشتن یاد جواد، اسم برادر را روی پسرش می‌گذارد. حالا آقا جواد نجیبیان اسم عمویش را دارد. البته خانواده مرحوم حسین نجیبیان آن طور که خودشان اذعان دارند، به برکت عموی شهیدشان، یک خانواده بسیار مذهبی و مأنوس با قرآن هستند. مرحوم حسین نجیبیان سه اولاد دارد؛ یک پسر و دو دختر. عموی‌شان که معلم و مروج قرآن بود و الان یکی از دخترهای برادرش هم حافظ قرآن است و حتی نوه‌های مرحوم حسین نیز حافظ قرآن هستند.

نام کتاب خاطرات شهید را «نگاه عاشقانه» گذاشتید، دلیل این نامگذاری چیست؟

شهید نجیبیان نگاه‌های خاصی داشت. در اغلب عکس‌هایش عمدتاً به سمت راست و رو به بالا به نقطه‌ای خیره شده است. این نگاه، آدم را جذب می‌کند. خانواده، دوستان و همرزمان شهید هم اذعان به این نگاه خاص دارند، بنابراین اسم کتاب خاطرات شهید را نگاه عاشقانه گذاشتم.

نگارش کتاب چه مدت طول کشید و با چه افرادی برای تهیه خاطرات مصاحبه کردید؟

غیر از خانواده و بازماندگان شهید، سعی کردم از همه همرزمان شهید که می‌شناختم یا به من معرفی می‌شدند مصاحبه بگیرم. از کاشان گرفته تا شهرهای دیگر رفتم و با نفراتی که شهید نجیبیان را می‌شناختند گفت‌وگو کردم. حتی معلمان ایشان را در مقاطع مختلف پیدا کردم و مصاحبه‌هایی انجام دادم. نهایتاً بعد از دوسال، کتاب نگاه عاشقانه به تازگی منتشر شده است.

نوشتن کتاب شهید نجیبیان یک لطفی هم دارد که خودتان ایشان را می‌شناختید و از خاطرات شخصی‌تان هم می‌توانستید استفاده کنید؟

بله همین طور است. من هم به عنوان یکی از دوستان و همرزمانش، خاطرات زیادی از او داشتم که برخی از این خاطرات را در کتاب استفاده کردم. مثل همان خاطره پیامی که شهید برای حجاب خواهرش داشت و از من خواست این پیام را به ایشان برسانم.

به عنوان نویسنده کتاب، کدام بخش از خاطرات شهید بیشتر به دل‌تان نشست؟

قبل از پاسخ به سؤال‌تان این را بگویم که شهید نجیبیان را از زمان نوجوانی می‌شناختم، ولی سال‌ها بعد که خاطراتش را نوشتم، انگار دوباره او را شناختم. خاطرات شهید از قول دیگران مطالبی در بردارد که نمی‌دانم باید کدام شان را به عنوان نمونه عرض کنم، اما یک خاطره از شهید نجیبیان برای خود من بسیار جالب بود. او اوایل انقلاب همراه خانواده می‌خواست به مشهد برود. قدیم کسی که می‌خواست به زیارت امام هشتم(ع) برود، با مراسم چاوش خوانی او را بدرقه می‌کردند. مثل الان نبود که سریع بلیت هواپیما بگیرید و بروید. خلاصه در مراسم چاوش خوانی، مقابل مغازه میوه فروشی شیخ جواد که در فین معروف بود، می‌رسند. پیرزنی مقابل این مغازه نشسته بود. پیرزن از شهید نجیبیان می‌پرسد عازم مشهد هستی؟ جواد در پاسخ می‌گوید بله حاج خانم، نایب‌الزیاره‌ایم. پیرزن می‌گوید من به این سن که رسیده‌ام، به مشهد نرفته‌ام. می‌شود مرا همراه خودت ببری؟ شهید می‌گوید چرا که نه! برو حاضر شو تا برویم. همه از این گفته شهید تعجب می‌کنند. جواد می‌گوید امام رضا(ع) او را طلبیده است. من چه کاره هستم. صرفاً به جهت توجهی که آقا به او داشته، سعی می‌کنم خودم هزینه‌های سفر این خانم را بپردازم. پیرزن می‌رود و سریع حاضر می‌شود و می‌آید. در میان بهت همگان شهید او را همراه خودش می‌برد و به گفته خانواده شهید، در مشهد به قدری حواسش به این پیرزن بود که همه از این رفتار او متعجب بودند. یک خاطره هم برادرزاده شهید تعریف کرده که در کتاب آورده‌ام. حسین برادر شهید نجیبیان در سفر حج مرحوم شد. بعد از فوت ایشان در لباس احرام، به خانواده‌اش خبر می‌دهند که پدرتان بیمار شده است. نمی‌گویند مرحوم شده است. دختر حسین آقا می‌گوید وقتی شنیدم پدرم بیمار شده، رفتم سر خاک عمویم و گفتم عمو جان تو بگو چه بر سر پدرم آمده است. ما که نمی‌دانیم چه شده است. بعد که از سر خاک برگشتم، در ماشین خوابم برد. همانجا خواب عموی شهیدم را دیدم که آمد و گفت عمو جان در مورد پدرت هیچ کاری از دست من برنمی‌آید. از خواب که بیدار شدم به افراد داخل اتومبیل گفتم پدرم فوت کرده است. گفتند تو از کجا می‌دانی؟ گفتم عموی شهیدم در خواب این خبر را به من داد. چند روز بعد هم که پیکر پدرم را از عربستان به ایران منتقل کردند.

سخن پایانی؟

شهید نجیبیان مصداق بارزی از شهدایی است که هر کدام نمونه‌های اسوه و تقوا بودند. جوان‌هایی که به رغم سن کم از پختگی خاصی برخوردار بودند. وقتی به زندگی این شهدا می‌پردازیم، می‌بینیم که به گفته شهید حاج قاسم سلیمانی، آنها پیش از شهادت شهید شده بودند. یعنی خود را هم اندازه لباس تک سایز شهادت کرده بودند.

من خاطره‌ای از شهید نجیبیان تعریف کنم که در کتاب آورده‌ام. این خاطره را از زبان معلم شهید «استاد یزدآبادی» بیان می‌کنم. آقای یزدآبادی می‌گوید: مقطعی که شهید در هنرستان رشته برق می‌خواند، من معلم او بودم. بسیار باهوش و زرنگ بود. مدار برق را که می‌بستیم، نجیبیان بسیار سریع مدار را می‌بست و به من تحویل می‌داد. هر کس که درسش را بلد نبود، از او می‌خواستم سراغ نجیبیان برود و از او بیاموزد. وقتی به زمان امتحان نهایی رسیدیم، جواد نجیبیان آمد برگه‌اش را به من داد و سریع بیرون رفت. فهمیدم چیزی شده است. نگاه کردم دیدم روی برگه به جای اسم خودش، اسم همکلاسی‌اش را نوشته است. رفتم دنبالش و در حیاط دبیرستان به او رسیدم. گفتم باید برگردی و توضیح بدهی که چرا اسم کس دیگری را روی برگه خودت نوشتی. جواد ابتدا می‌خواست منکر شود، اما وقتی با اصرار من رو به رو شد، گفت این دوستم که نامش را روی برگه‌ام نوشتم، مشکلات زندگی‌اش را برای من بازگو کرده است. چند روز پیش به من گفت اگر این امتحان را بیفتم، در مسیر زندگی‌ام بسیار تأثیر گذار است. از طرفی به خاطر بیماری مادرم، ناچارم از کاشان به تهران بروم. حالا نمی‌دانم چه کار کنم. جواد این را تعریف کرد و ادامه داد وقتی دیدم دوستم نتوانست در جلسه امتحان شرکت کند، تصمیم گرفتم به جای او امتحان بدهم و نام او را بالای برگه خودم بنویسم. شاید من این امتحان را رد شوم، اما حداقل دوستم می‌تواند نمره قبولی بگیرد! آقای یزدآبادی می‌گفت وقتی این همه ایثار را از یک نوجوان دبیرستانی دیدم، بسیار تحت تأثیر قرار گرفتم و تصمیم گرفتم به هر دوی آنها نمره قبولی بدهم.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۶۹۲۲

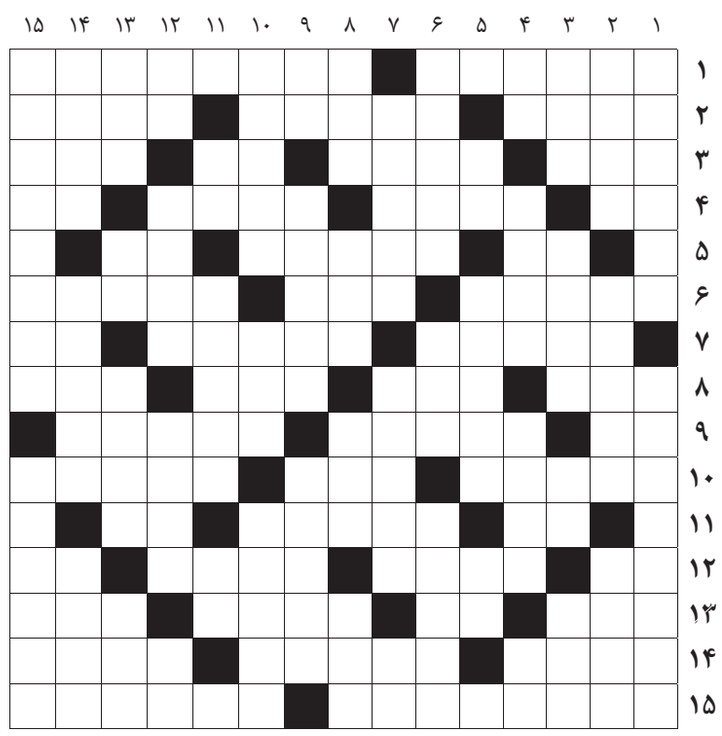

از راست به چپ

■ ۱- پنجمین فروند از ناوشکن‌های کلاس موج ساخت کشورمان- عنوان فرمانروایان روم قدیم ■ ۲-الگو- درختی با چوب سخت و گرانبها- بحر ■ ۳- گنج- ورم- حرارت- راهنما ■ ۴-گشوده- واحد طول فرنگی- حالت مهره‌ای در شطرنج که اگر حرکت کند شاه کیش می‌شود- حرف خطاب ■ ۵-شهر خرما- مربوط به درون- صابون خیاطی ■ ۶-تهمت زدن- صیاد موش- علم اداره کشور ■ ۷-فیل فسیلی- نامی برای بانوان- رودی در چین ■ ۸-خوردنی پس از غذا- تحت- موی گردن شیر- ارزش ■ ۹-تعجب زنان- نگهبان گله- سرگذشت ■ ۱۰-بخشنده- نصیب و بهره- حاشیه کوه ■ ۱۱-محکم کردن- سنگ نوشته- پرفسور حیوانات ■ ۱۲- خودم- مسافر- پادشاهان روسیه- چاشنی غذا ■ ۱۳-شوق و اشتیاق- بدی- گذشته- وسیله داوری فوتبال ■ ۱۴-غلاف- بالش و بستر- غالب و پیروز ■ ۱۵-بخشی در ادارات که مسئول دریافت و ارسال نامه هاست- از اشکال هندسی

از بالا به پایین

■ ۱- ایالتی در امریکا- باشگاه فوتبالی قدرتمند در آلمان ■ ۲- از بخش‌های اوستا- کروکودیل- شریف ■ ۳- بادام- اولین فصل- نوعی رنگ مو- دیوار گلی ■ ۴- ابرغلیظ- کبوتر دشتی- حجاب برتر- تلخ ■ ۵-یازده- آهنگین- غذای نذری ■ ۶-پست و بی غیرت- واحدی در نظام- مغناطیس؛ آهن ربا ■ ۷-از خشکبار- صداقت- ضمیر دور ■ ۸-دوستی- نفت تصفیه نشده- بازداشتن- بالاترین نقطه کوه ■ ۹-درخت انگور- حساسیت- تازه کار ■ ۱۰-نامه رسان- قدم- دشمن درآمد ■ ۱۱- دهان- پیش غذای گیاهی- مخفف هستم ■ ۱۲-اسم ترکی- کره ما- اولین زائر امام حسین- امر به گفتن عربی ■ ۱۳-شادمانی و نشاط- نت میانی- سرخ- فراموشی ■ ۱۴-خانه ساحلی – کشوری در شرق آفریقا- پرسش ■ ۱۵-مخزن آب اتومبیل- نوعی بیماری روحی همراه با اختلالات حسی

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

۷			۹	۱				
				۵		۴	۲	
۳	۹							
						۶		۴
			۱	۶	۷			
۹	۶							۷
		۱	۳		۴			
		۲						
						۲	۵	

جدول کلمات متقاطع
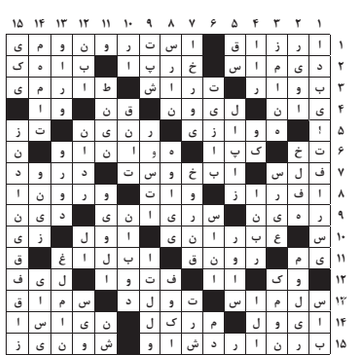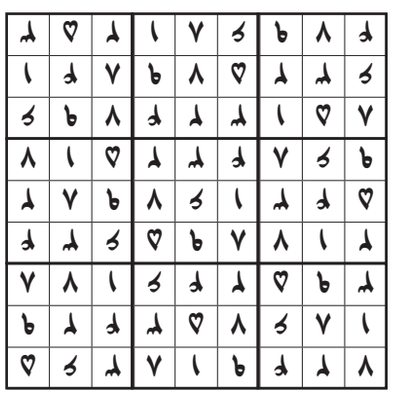
پاسخ جدول شماره ۶۹۲۱